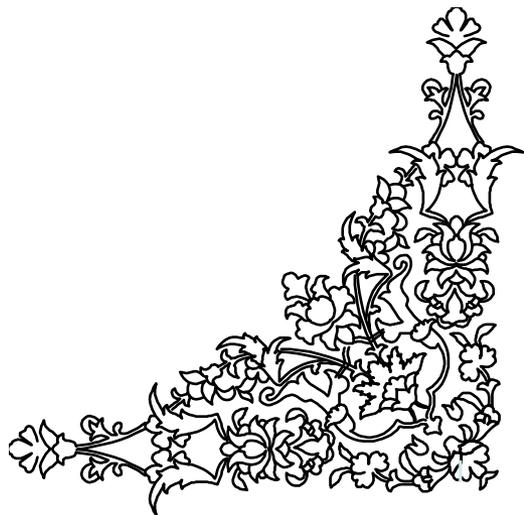
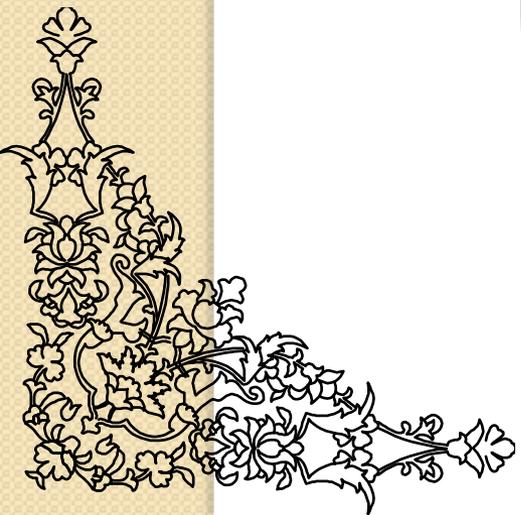
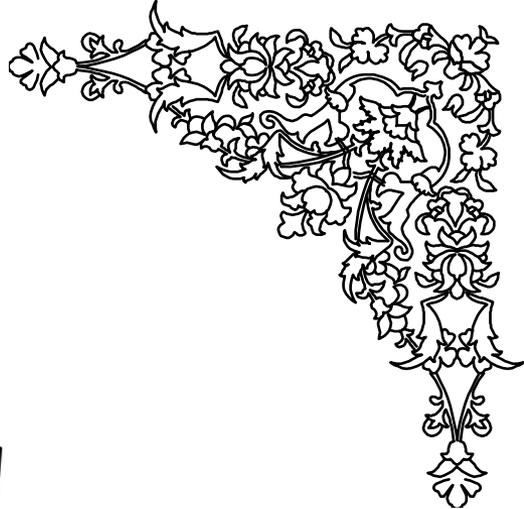


الْحَمْدُ لِلَّهِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ

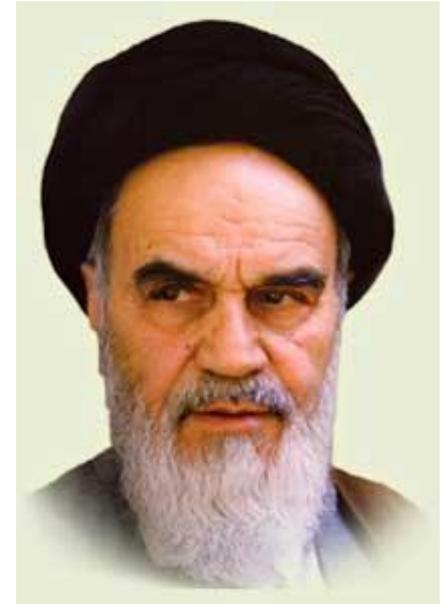




صلوات خاصة حضرت امام رضا عليه السلام

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المُرْتَضَى
الْأَمَامِ النُّقْتَى النُّقْتَى وَجَحَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ
وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرًا
ثَابِتَةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَارَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا
صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ





«ائمه معصومين ما - صلوات الله و سلامه عليهم-
در راه تعالى دين اسلام و در راه پياده کردن
قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از
ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و
عاقبت در براندازی حکومتهای جائرانه و
طاغوتیان زمان خود شهید شدند.»

(صحیفه امام؛ ج ۲۱، ص ۳۹۷)



«غربت ائمه عليهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد، بلکه در طول قرن ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران ، غربت تاریخی آنها را استمرا بخشید. یقینا کتاب ها و نوشته ها در طول این قرون، ازارزش بی نظیری برخوردارند، ... لکن عنصر «مبارزه سیاسی حاد» که خط ممتد زندگی ائمه هدا (ع) را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می دهد در لابه لای روایات و احادیث و شرح حال های ناظر به جنبه های علمی و معنوی ، گم شده.» (مقدمه کتاب انسان ۲۵۰ سال)

تاریخ امامت :

تهیه و تدوین: محمد غفاری



تاریخ امامت

امامان معصوم شیعه

عصر

پایداری و مقاومت

((فصل اول))

* الف : دوران امام حسن (ع)

* ب : علل و عوامل صلح امام حسن (ع)

فصل اول : امام حسن (ع)

تاریخ ولادت و شهادت

امام مجتبی علیه السلام در شب یا روز نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت به دنیا آمدند، شهادت آن حضرت هم در برخی نقلها، در ماه صفر دانسته شده بدون آن که روز آن مشخص شود. شیخ طوسی در نقلی، رحلت را در بیست و هشتم صفر روایت کرده است. یعقوبی ربیع الاول سال ۴۹ را ماه و سال شهادت دانسته و سن امام را ۴۷ سال گزارش کرده است. درباره این که سال شهادت، سال ۵۰ هجری است، بسیاری از منابع اتفاق نظر دارند.

فصل اول : امام حسن (ع)

پیشوای دوم جهان تشیع، هفت سال از عمر خود را در پرتو تعلیمات و الطاف جدّ بزرگوارش به سر بردند. پس از آن، حدود ۳۰ سال، همراه پدرش زیسته اند و آنگاه ده سال هم، در دوران معاویه، امامت امت را به عهده داشت.

خلافت امام حسن علیه السلام هم از رمضان سال ۴۰ هجری آغاز شده و در ربیع الآخر سال ۴۱ پس از گذشت هفت ماه به پایان آمد **به نوشته شیخ مفید، بیعت با امام در روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجرت بوده است.**

فصل اول : امام حسن (ع)

مهم ترین فضیلت حضرت

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «لو كان العقل رجلا لكان الحسن: اگر عقل در مردی مجسم می‌شد، همانا حسن بود.» روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که در مآخذ فراوانی آمده است. و آن این است که: «الحسن و الحسين امامان، قما أو قعدا»، حدیث مزبور دلیل روشنی است بر این که امامت این دو برادر منصوص بوده است. در این باره، از نظر تاریخی نیز گزارشاتی وجود دارد که شاهی بر نظریه امامت شیعی دربارۀ امامت امام مجتبی علیه السلام است.

فصل اول : امام حسن (ع)

مشروعیت خلافت امام

مشروعیت حکومت و خلافت و امامت امام حسن علیه السلام همچون پدر

بزرگوارش **اولاً؛ و بالذات ناشی از نصب الهی و «حدیث لوح» و ثانیاً با**

معرفی و «نص» پیامبر اعظم (ص) و تأیید و تاکید امام قبل از ایشان

یعنی امیر المومنین علیه السلام به عنوان مشروعیت الهی و تحقق و

فعلیت یافتن و «مشروعیت اجتماعی» آن حضرت نیز با بیعت گستره

مردم کوفه و ایالات اسلامی در سال چلهم هجرت تحقق یافت.

مورخین متفق القول اند که هیچ یک از اصحاب رسول خدا (ص) به جز

معاویه در شام و مصر با خلافت آن حضرت مخالفت نکرده است.

فصل اول : امام حسن (ع)

حدیث لوح

جابر به امام باقر علیه السلام گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم، در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود. به ایشان عرض کردم: دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟ فرمودند: لوحی است که خدا آن را به رسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرموده، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را بعنوان مژدگانی بمن عطا فرموده. (فرائد السمطین، جوینی خراسانی(۵۷۲۲.ق)، جلد دوم)

فصل اول : امام حسن (ع)

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن لوح را بمن داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم. امام باقر (ع) فرمودند: ای جابر، تو در نوشته‌ات نگاه کن تا من برایت بخوانم، جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کردند، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * - لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ
نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ أَشْكُرُ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدُ آلَائِي إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ
الْعَالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ
مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى
الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وَ سِبْطَيْكَ حَسَنَ وَ حُسَيْنَ.

فصل اول : امام حسن (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیغمبر او، و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود. ای محمد اَسْمَاءَ مَرَا (ائمه و اوصیاءت) بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاسگزار و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدائی که جز من شایان پرستشی نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده به مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، همانا منم خدائی که جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (با اینکه خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد، (با اینکه کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما. من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی و جانشینی مقرر کردم. و من ترا بر پیغمبران برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر، و ترا به دو شیر زاده و دو نوهات حسن و حسین گرامی داشتم،

فصل اول : امام حسن (ع)

فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي - بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ
أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ
دَرَجَةً جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بَعِثْتَهُ أَثِيبٌ وَ أَعَاقِبُ
أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ
مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي سَيِّهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الرَّادِّ عَلَيْهِ
كَالرَّادِّ عَلَى حَقِّ الْقَوْلِ مَنِي لَأَكْرَمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرَنَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ
أَوْلِيَائِهِ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ - لِأَنَّ خَيْطَ فَرُضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ
حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ
جَحَدَ نِعْمَتِي وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ وَ يَلُ لِّلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ
عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَ لِيٍّ وَ نَاصِرِي وَ مَنْ
أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالْاضْطِلَاعِ بِهَا يَقْتُلُهُ عِفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي
الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

فصل اول : امام حسن (ع)

و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم، او برترین شهداست و مقامش از همه آنها عالی تر است. کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود (براهین قطعی امامت) را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم. نخستین آنها علی، سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است. و پسر او که مانند جد محمود خود محمد است، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است و جعفر است که شک کنندگان در باره او هلاک می شوند، هر که او را نپذیرد (خود او را به امامت نپذیرد یا سخنش را به اطاعت) مرا نپذیرفته، سخن و وعده پابرجای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

فصل اول : امام حسن (ع)

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیر آب شوند. هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر دروغ بندان و منکرین علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را به دوش او گذارم و به وسیله انجام دادن آنها امتحانش کنم او را مردی پلید و گردنکش (مأمون) می کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذو القرنین) آن را ساخته است، نزدیک بدترین مخلوقم (هارون) بخاک سپرده می شود،

فصل اول : امام حسن (ع)

حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُسْرِنَهُ **بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ** وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَاثِرِ عِلْمِهِ فَهُوَ مَعْدِنُ
عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ
مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتَمُ
بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِيٍّ وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي
أَخْرَجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ
مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيُذَلُّ
أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَ تُتَهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُءُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ
فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ
وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ
حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَّالَ وَ أَدْفَعُ الْآصَارَ وَ الْأَغْلَالَ أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَاكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ.

فصل اول : امام حسن (ع)

فرمان و وعده من ثابت شده که: او را به وجود پسرش و جانشین و وارث علمش **محمد** مسرور سازم، او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم می باشد، هر بنده‌ای به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم. و عاقبت کار **پسرش علی** را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است به سعادت رسانم. از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی راهم و خزانه دار علم **حسن** (امام عسکری علیه السلام) را. و این رشته را بوجود پسر او «م ح م د» که رحمت برای جهانیان است کامل کنم، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد.

فصل اول : امام حسن (ع)

در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را برای یک دیگر هدیه فرستند، چنان که سرهای ترک و دیلم (کفار) را به هدیه فرستند، ایشان را بکشند و بسوزانند و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود، آنها دوستان حقیقی منند. بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبهات و مصیبات و زنجیرها را بردارم، درودها و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و تنها ایشانند، هدایت شدگان. **عبد الرحمن بن سالم گوید: ابو بصیر گفت:** اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی، ترا کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار.

فصل اول : امام حسن (ع)

رسول خدا(ص) درباره او و برادرش چنین فرموده بودند: «الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا؛ حسن و حسین هر دو امامند، به انجام وظائف آن قیام کنند و یا به سبب موانع و مصالحی از آن تقاعد فرمایند»

امیرالمؤمنین(ع) نیز آن حضرت را به عنوان جانشین خود تعیین فرمودند، چنانکه او خود در نامه‌ای که به معاویه نوشته می‌فرماید: «فَأَنْ

امیرالمؤمنین(ع) نزل به الموت و ولّانی هذا الامر من بعده؛ امیرالمؤمنین(ع) زندگی دنیا را ترک کرده و مرا برای بعد از خود به جانشینی در امر حکومت منصوب فرمودند.» بیعت با امام علاوه بر لیاقت شناخته شده او در رهبری جامعه، عمدتاً به دلیل تأکیداتی بود که از ناحیه پیامبر و امیرالمؤمنین(ع) در مورد امامت آن حضرت و بیان شایستگی او انجام گرفته بود.

فصل اول : امام حسن (ع)

عبدالله بن عباس وقتی می‌خواست مردم را برای بیعت با آن حضرت دعوت نماید چنین گفت: «هذا ابن بنت نبیکم و وصی امامکم فبايعوه؛ این شخص، فرزند پیامبر(ص) و وصی امام شما است، با او بیعت کنید.» گروهی از سران کوفه که قصد بیعت با او را داشتند بر وصایت او نسبت به پدرش تکیه کردند: «انت خلیفهٔ ایبک و وصیه و نحن السامعون المطیعون؛ تو جانشین پدر و وصی او و ما گوش به فرمان تو هستیم.» عبارات فوق نمونه‌ای از شواهدی است که امامت حسن مجتبی(ع) را از جانب پدر و به عنوان وصی او نشان می‌دهند

فصل اول : امام حسن (ع)

تخریب و ترور شخصیت بی سابقه امام حسن

در میان ائمه معصومین علیهم السلام هیچ کدام به اندازه امام حسن(ع) اعم از کمی و کیفی مورد تخریب و ترور شخصیت قرار نداشته اند. علاوه بر خودی های نادان سه جریان در طول تاریخ از همه امکانات خود برای تخریب امام بهره گرفته اند

گروه اول؛ بنی امیه اند که دشمنی و کینه آنها از آغاز بعثت رسول خدا (ص) ادامه داشته و دارد.

گروه دوم؛ بنی عباس اند که در بدو تاسیس همواره مورد هجوم، انقلاب و قیام های متعدد بنی حسن بودند. لذا دل پر خون خود را در تحریف و توهین و تخریب آن حضرت خنک می کردند تا از پیوستن مردم به ان قیام ها جلو گیری کنند.

گروه سوم؛ مستشرقینی هستند که بطور کلی با امیر المومنین و فرزندانشان (علیهم السلام) که توانستند خط سرخ محمد و ال را زنده نگه دارند مخالف اند. و به طور خاص نسبت به امامین شهیدن و دو سرور جوانان بهشت کینه شتری دارند.

فصل اول : امام حسن (ع)

تاکتیک ها عملیات روانی بر علیه امام

یک؛ اتهام بی تدبیری و عدم سیاست، چیزی بعضی از آنان حتی به امیر المومنین هم ایراد می گرفتند که سیاست ندارد و از ایشان نیز می خواستند که بر علیه معاویه تدبیر و سیاست و از نظر خودشان «خدعه» و «نیرنگ» به کار برد.

دو؛ دنیا طلبی، راحت طلبی؛ و دنیا گرایی آنها اینگونه تبلیغ می کنند که امام وجود اینکه همه شرایط برای جنگ و مقابله با معاویه را در اختیار داشته اند لیکن تن به سازش و لجاج داده اند.

سه؛ عدم تمایل به حکومت و جنگ؛ جعل این دورغ که امام حس علیه السلام از اول قصد ادامه حکومت و دفاع از آن و جنگ و را نداشته است.

چهار؛ مخالفت با خط پدر؛ داشتن موضع مخالف و مقابل در برابر علی و امام حسین علیه السلام.

فصل اول : امام حسن (ع)

جغرافیای جهان اسلام در عصر مقاومت و پایداری

قبل از اینکه به ویژگی های شهر کوفه به پردازیم باید بدانیم که جغرافیای جهان اسلام در این لحظه از تاریخ که با شهادت امیر المومنین خلافت امام حسن علیه سلام آغاز شده است را می توان به سه قسمت اصلی تقسیم کرد:

الف ؛ منطقه حجاز: منطقه حجاز که عمدتاً به مناطق مکه و مدینه و یمن و طائف

گفته می شد. به لحاظ سیاسی اگرچه مخالف امویان هستند لیکن کاملاً متاثر از

سیره و روش خلفای سه گانه گذشته به ویژه دو نفر اول و من تبع آنان، قرار

دارد و علی رغم کوچ برخی از بزرگان صحابه به همراه امیر المومنین علیه

السلام به کوفه در نبرد های سه گانه موضع بیطرفی اتخاذ کرده است.

فصل اول : امام حسن (ع)

ب؛ منطقه شام: منطقه شام و فلسطین و اردن و لبنان و حتی اخیراً مصر و

اسکندریه نیز از اولین روز آزاد سازی فقط و فقط **تحت تعلیمات باند**

خطرناک بنی امیه و هم کیشان آنها همچون عمر بن عاص و ابو عبیده

جراح و خالد بن ولید فاسد بوده اند. و موضع انها در مقابل امام حسن

علیه السلام کاملاً روشن بود. وقتی معاویه در حال احتضار بود، آنان به

دیدار معاویه آمده و پس از آن با ترس اظهار می کردند: و کان البیعه

من بعده تخرج من ال ابی سفیان الی آل ابی تراب، لا والله، لا نرضی

بذلک ابداء؛ گویی بیعت بعد از معاویه از آل ابوسفیان بیرون رفته به آل

ابوتراب برسد؛ نه خیر به خدا سوگند ما به این امر راضی نخواهیم بود.

فصل اول : امام حسن (ع)

ج؛ منطقه عراق: منطقه عراق در آن ایام بیشتر خلاصه می شد در دو استان بصره و

کوفه که هر دو این شهر ها داری برخی ویژگی مشترک و چند خصلت انحصاری

بودند. اما ویژگی مشترک آنها عبارت بود از اینکه؛ **اولاً؛ جدید التاسیس** و فاقد

پیشینه شهری و سنتی بوده ند. **ثانیاً؛ این دو شهر دو پادگان نظامی** محسوب می

شدند که رزمندگان و فاتحان دوره اولیه فتوحات اسلامی پس از بازگشت از جبهه

جنوبی (اهواز و شوشتر و فارس) در بصره و جبهه شمالی (جولاء، قادسیه همدان و

تهران و قومس) نیز در کوفه ساکن شده اند. **ثالثاً؛ کاملاً ساختاری عشیره ای بر**

آن حاکم بوده و با همان **روحیه قبیله گرایی** این زندگی می کردند.

رابعاً؛ باسیاست های مالی و اقتصادی دو خلیفه دوم و سوم **حضور طبقه اشراف و**

نوکیسه هم در این دو شهر رو به تزاید و افزایش بود.

فصل اول : امام حسن (ع)

در این میان بصره که تا مدتها پس از واقعه «جمل»، شهری «عثمانی مذهب» شناخته می شد اگر چه شیعیان هم در آن حضور داشتند. از ویژگی های مهم و اختصاصی کوفه هم یکی وجود گروههای مختلف سیاسی و مذهبی در این شهر بود گروه هایی با دیدگاه های اعتقادی، سیاسی و اجتماعی کاملاً متعارض و متناقض. گروهی از مردم کوفه دارای افکار «خارجی» بودند و گروهی دیگر تفکری کاملاً «شیعی و امامیه» و گروهی نیز با عنوان «اشراف»، که دل در گروی «آل زبیر» و حتی «بنی امیه» داشتند و اضافه کنید به این جریانها «ایرانیانی» که پس از جنگ به کوفه آمده و هنوز شکل ساختاری مشخصی پیدا نکرده اند.

فصل اول : امام حسن (ع)

نرمش قهرمانانه امام حسن علیه السلام

حضرت مجتبی (ع) پس از بیعت با مردم برای مقابله با سپاه شام سپاهی فرماندهی عبیدالله بن عباس روانه کرد. نگرانی مردم عراق از حرکت سپاه شام بسوی عراق باعث شد بسیاری از عراقی ها، حتی خوارج هم سپاه امام را همراهی کنند. امام خود برای جمع آوری نیرو و مقابله با جبهه احتمالی دیگر راهی ساباط مدائن شدند. معاویه با شناختی که از ترکیب و ضعف انگیزه لشکر امام حسن (ع) داشت دست به جنگ روانی بسیار شدیدی زد، به طوری که موجب شد از یک سوی اختلاف بین سپاهیان حضرت شعله ور شده و از سوی دیگر شایعه تسلیم و پذیرش صلح امام حسن را با شدت هرچه تمام تر قوت گرفته و سراسر سپاه را فرا بگیرد.

فصل اول : امام حسن (ع)

در یک صحنه «مغیره بن شعبه» و «عبدالله بن عامر» را برای مذاکره به سابط آمده و بعد از جلسه بدون نتیجه خود با امام در بیرون منزل به دروغ بحث پذیرش صلح را منتشر و با تحریک خوارج و ایجاد درگیری بین سپاهیان موجب جراحت شدید امام حسن شده و با این ترور نا به هنگام امام زمینه ضعف و تردید سپاه و فروپاشی جبهه خودی را فراهم آوردند. از سوی دیگر خدعه و نیرنگ معاویه کار خود را کرد و بسیاری از اشراف عراق و فرماندهان از جمله فرمانده اصلی جبهه امام حسن(ع) یعنی ابن عباس به سپاه جبهه معاویه پیوستند.

فصل اول : امام حسن (ع)

در سندی گویا

شاید هیچ سندی در ترسیم دورنمای جامعه متشنت و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت مجتبی علیه السلام در «مدائن» ، یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود: «هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. اما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم؛ ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید... امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم؛ ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید.

فصل اول : امام حسن (ع)

عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ «صفین»، و عده ای دیگر کسان خود را در «نهروان» از دست داده اند. **گروه اول، بر کشتگان خود اشک می ریزند، و گروه دوم، خونبهای کشتگان خود را می خواهند، و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می کنند! معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و برخلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او به مبارزه برخیزیم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت شما را تامین کنیم. سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیه، البقیه؛ ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم!**

فصل اول : امام حسن (ع)

صلح تحمیلی

نکته بسیار مهم در ماجرای صلح امام وجود دارد و در غبار جوسازی و تبلیغات اموی، عباسی، مستشرقین و اخیراً هم برخی واداده ها و بریده های از انقلاب اسلامی خودمان پنهان شده است اینکه پیشنهاد صلح و سازش از سوی دشمنان عراق یعنی معویه و سردمدارانش مطرح می شد. و این آنان بودن که از طریق زر و زور و تزویز می خواستند صلح را بر مروم عران و امام تحمیل کنند و کردند. در حالیکه برخی مورخین طوری جلوه داده اند که گویا امام از اول اهل جنگ و جهاد و مبارزه نبود و علی رغم در اختیار داشتن ان همه نیرو و امکانات تن به صلح داده است

فصل اول : امام حسن (ع)

دلیل اول: در حالیکه یعقوبی می گوید: معاویه گروهی را به سباط مدائن فرستاد تا درباره

صلح با امام حسن علیه السّلام سخن بگویند. این همان ملاقاتی است که امام در آن،

صلح را رد کرده است»

دلیل دیگر: نامه‌های نخست امام است که در همه آنها بر موضع جنگ پافشاری شده و

در آنها تهدید شده است که اگر تسلیم نشود با سپاه او مواجه خواهد شد. امام به

فرستاده معاویه نیز فرمود: به معاویه بگو که میان ما و او جز شمشیر حاکم نخواهد

بود سبط بن جوزی در تذکره الخواص می نویسد: زمانی که امام حسن علیه السّلام

دریافت که مردم از اطراف او پراکنده شده و کوفیان به او خیانت کرده اند، به صلح

تمایل یافت. پیش از آن، معاویه او را به صلح دعوت کرده بود، اما امام آن را نپذیرفته

فصل اول : امام حسن (ع)

متن صلحنامه

ابن اعثم کوفی می‌نویسد: زمانی که برخورد میان امام و معاویه به صلح انجامید، امام حسن علیه السلام «عبد الله بن نوفل» را خواست و به او فرمود: «نزد معاویه برو و به او بگو: «اگر مردم بر جان و مال و فرزندان و زنان خود ایمن هستند، من با تو بیعت می‌کنم، در غیر این صورت، با تو بیعت نخواهم کرد.»

فصل اول : امام حسن (ع)

عبد الله نزد معاویه رفت و (از پیش خود) به او گفت: «برای صلح
شروطی وجود دارد که باید بپذیری. اول آن که؛ خلافت به تو
واگذار می‌شود در صورتی که پس از خود خلافت را به امام حسن
علیه السلام واگذار کنی. دیگر این که؛ سالانه ۵۵ هزار درهم از
بیت المال به او اختصاص دهی. در ضمن خراج دارا بجرد (اهواز و
فارس) را نیز می‌باید به او بدهی. نهایت اینکه؛ مردم نیز باید
امنیت کامل داشته باشند.

فصل اول : امام حسن (ع)

معاویه این شروط را پذیرفت و صلح نامه را امضا کرد و آن را نزد

حسن بن علی علیه السلام فرستاد. زمانی که عبد الله بن نوفل

بازگشت و مسائلی را که طرح شده بود بازگفت، امام به او فرمود:

«اما دربارهٔ خلافت پس از معاویه باید بگویم که من خواستار آن

نیستم. دربارهٔ شرایط مالی نیز که تو پیشنهاد کرده‌ای، این حق

معاویه نیست که در مال مسلمانان برای من تعهدی بپذیرد.

فصل اول : امام حسن (ع)

آنگاه امام دستور داد متن قرارداد را این گونه نوشتند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا صَالِحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ؛ صَالِحَهُ عَلِيٌّ أَنْ يُسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلَايَةَ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ أَنْ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ (ص) وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ؛ وَ لَيْسَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا؛ لِيَكُونَ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؛ وَ عَلَيَّ أَنْ النَّاسَ آمِنُونَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فِي شَامِهِمْ؛ وَ عِرَاقِهِمْ وَ حِجَازِهِمْ وَ يَمَنِهِمْ.»

فصل اول : امام حسن (ع)

وَ عَلَى أَنْ أَصْحَابَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتَهُ؛ آمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ وَ نِسَائِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ؛ وَ عَلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بِذَلِكَ عَهْدُ اللَّهِ وَ مِيثَاقُهُ؛ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ بِالْوَفَاءِ؛ وَ بِمَا أُعْطِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلَى أَنْ لَا يَبْغَى لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ لَا لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ؛ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) غَائِلَةً سِرًّا وَ لَا جَهْرًا؛ وَ لَا يُخِيفَ أَحَدًا مِنْهُمْ فِي أَفْقٍ مِنَ الْآفَاقِ؛ شَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ وَ كَفَى

بِاللَّهِ شَهِيدًا؛ وَ السَّلَام

فصل اول : امام حسن (ع)

این صلحنامه‌ای است که بین حسن بن علی بن ابی طالب و معاویة بن ابو سفیان برقرار شد: حسن بن علی علیهما السّلام امر خلافت را با شروط ذیل به معاویة بن ابو سفیان واگذار کرد:

- ۱- معاویة طبق دستور قرآن و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم و روش خلفاء نیکوکار با مسلمانان رفتار نماید.
- ۲- معاویة این حق را ندارد که بعد از خود مقام خلافت را به احدی واگذار کند، بلکه باید خلیفه بعد از معاویة با شوری و مشورت مسلمین تعیین شود.

فصل اول : امام حسن (ع)

- ۳- مردم از ظلم معاویه در هر جای زمین که هستند در امان باشند، چه در شام، چه در عراق، چه در حجاز و چه در یمن.
- ۴- یاران و شیعیان علی بن ابی طالب جان و مال و زنان و فرزندانشان در امان باشند.
- ۵- بر معاویه بن ابو سفیان واجب است به این عهدنامه خدائی آن طور وفا کند.

فصل اول : امام حسن (ع)

نکات مهم قرارنامه صلحنامه

الف: نخستین نکته؛ عمل به کتاب خدا، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیره خلفای صالح است. اصرار چنین موضعی از ناحیه امام بدان دلیل بود که معاویه به هر صورت در چهار چوبه‌ای محدود شود.

ب: نکته مهم دیگر؛ مخالفت امام با موروثی شدن خلافت بود که اسلام شدیداً با آن مخالف بود.

فصل اول : امام حسن (ع)

ج: سوّمین نکته ؛ گرفتن امنیت برای شیعیان یکی از اصول مهم

این قرارنامه بود. اشاره کردیم که امام در پیامی که در همان

آغاز مذاکرات فرستاد، فرمود: اگر معاویه تعهد کند که به

مردم امنیت دهد، من با او بیعت می‌کنم.

د: شرط چهارم ؛ آن بود که توطئه‌ای پنهانی یا آشکار بر ضد امام

حسن علیه السّلام و یا برادرش امام حسین علیه السّلام و ما

بقی اهل البیت رسول خدا (ص) نداشته باشد. این مسأله نیز از

اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

فصل اول : امام حسن (ع)

علل صلح امام حسن علیه السلام

حضرت مجتبی (ع) در واقع صلح نکرد، بلکه صلح بر او تحمیل شد. یعنی، اوضاع و شرائط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسئله ضروری بر امام تحمیل گردید و حضرت جز پذیرفتن صلح چاره‌ای ندید، به گونه‌ای که هر کس دیگر به جای حضرت بود و در شرائط او قرار می‌گرفت، چاره‌ای جز قبول صلح نمی‌داشت.

فصل اول : امام حسن (ع)

یکم ؛ تهدید دشمن خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود زیرا؛ وقتی که گزارش صف آرای سپاه امام حسن و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدفهای خود را به دست آورده‌اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند.

فصل اول : امام حسن (ع)

دوم ؛ چالش سیاسی - اجتماعی عراق

جامعه عراق آن روز یک جامعه متشکل و فشرده و متحد نبود، بلکه از قشرها و گروههای مختلف و متضادی تشکیل یافته بود که بعضاً هیچ گونه هماهنگی و تناسبی با یکدیگر نداشتند. در عراق علاوه بر پیروان و «شیعیان» خاص امیر مؤمنان(ع) «اشراف» یعنی طرفداران دو حزب خطرناک «اموی» و «زبیری»، و «خوارج» که جنگ با هر دو اردوگاه را واجب می‌شمردند، مسلمانان «غیر عرب» ایرانی که از نقاط دیگر در عراق گرد آمده بودند و تعدادشان به بیست هزار نفر می‌رسید و بالاخره گروهی که عقیده ثابتی نداشته بلکه «تابع بزرگان» خود بودند و در ترجیح یکی از طرفین بر دیگری در تردید بودند، عناصر تشکیل دهنده جامعه آن روز عراق و کوفه به شمار می‌رفتند.

سوم ؛ خستگی مردم از جنگ های گذشته

جنگ جمل و صفین و نهروان، و همچنین جنگهای توام با تلفاتی که بعد از جریان حکمیت، میان واحدهای ارتش معاویه و نیروهای امیر مومنان (ع) در عراق و حجاز و یمن در گرفت، در میان بسیاری از یاران علی ع یک نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد، زیرا طی پنج سال خلافت امیرالمومنین علیه السلام- یاران آن حضرت هیچ وقت اسلحه به زمین ننهادند مگر به قصد آنکه فردا در جنگ دیگری مشارکت کنند. از طرف دیگر، جنگ آنها با بیگانگان نبود، بلکه در واقع با اقوام و برادران و آشنایان دیروزی آنان بود که اینک در جبهه معاویه مستقر شده بودند.

فصل اول : امام حسن (ع)

پنجم ؛ ترکیب سپاهی ناهماهنگ

این چند دستگی و اختلاف عقیده و تشنت و پراکندگی در کوفه ، طبعاً در صفوف سپاه امام مجتبی(ع) نیز وجود داشت ، شیخ مفید، سپاه امام را به چند دسته تقسیم کرده است : گروه اول ؛ «شیعیان» امیرمؤمنان(ع) گروه دوم ؛ «خوارج» که و شرکت آنها در صفوف سپاهیان امام به خاطر دشمنی با معاویه بود، نه دوستی با امام حسن گروه سوم ؛ «طمع کارانی» که به دنبال غنایم بودند و در لشکر اکثریت داشتند . گروه چهارم ؛ مردم «عوام بی بصیرت» ؛ گروه پنجم ؛ گروهی که نه به خاطر دین، بلکه با انگیزه «تعصب قبیله‌گی» و صرفاً به پیروی از رئیس قبیله خود، برای جنگ حاضر شده بودند.

فصل اول : امام حسن (ع)

ششم؛ خیانت خوارج

امام مجتبی (ع) از «مدائن» روانه «ساباط» شد. در بین راه یکی از خوارج که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام بر اثر جراحت، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و به وسیله عده‌ای از دوستان و پیران خاص خود، به مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی حضرت بر اثر جراحت به وخامت گرایید. معاویه با استفاده از این فرصت بر اوضاع تسلط یافت.

فصل اول : امام حسن (ع)

هفتم ؛ وجود فرماندهان خائن

امام حسن (ع) پس از آنکه کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترک گفت «عبیدالله بن عباس» را با **دوازده هزار نفر سپاه**، به عنوان طلایه لشکر،

گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود. «عبیدالله» فوج تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی بنام «مَسْکِن» با سپاه معاویه روبرو شد و در آنجا اردو زد.

طولی نکشید به امام (ع) گزارش رسید که عبیدالله با دریافت یک

میلیون درهم از معاویه، شبانه **همراه هشت هزار نفر** به وی پیوسته است.

فصل اول : امام حسن (ع)

هشتم ؛ نارضایتی مردم از جنگ جدید

سستی مردم در حمایت از امام، از مهمترین دلایل اقدام امام برای اتخاذ موضع جدید بود. هیچ کس نمی تواند مدعی شود که امام به جنگ با معاویه اعتقاد نداشته است. لیکن اساساً بر پایی جنگ در شرایط عادی، منوط به حضور مردم بوده و حاکم در حد خاصی می تواند، آنان را به حضور در جنگ وادار کند. چرا که؛ اصولاً سیرهٔ رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) هم آن بود که در امر جنگ با مسلمانان مشورت می کردند. این در حالی بود که اولاً؛ رسول خدا (ص) از ابتدا با مردم بیعت کرده بود، و ثانیاً؛ آن که جهاد در شمار فروع اسلام بوده است.

فصل اول : امام حسن (ع)

اما به دو علت مشورت و شرکت دادن مردم در تصمیم گیری های اینگونه بسیار ضروری می نماید:

دلیل نخست؛ آن است که **هزینه ها و بار مالی جنگ بسیار سنگین**

بوده و این مردم هستند که باید این بار را بر دوش می کشیدند.

دلیل دوم؛ مهمتر اینکه **جنگ سبب تلفات شدید جانی و مالی است** از

بین رفتن جان و مال مسلمانها و گاه آوارگی و خانه به دوشی است.

با وجود چنین تبعاتی طبیعی است که مردم خود در جریان آن

قرار گرفته و با مشورت در این زمینه، قدری از بار این خسارت را

بر دوش گیرند.

فصل اول : امام حسن (ع)

نهم ؛ دشمن نیرنگ باز

معاویه در دوران زمامداری خود، با نقشه‌ها و سیاستهای عوام فریبانه خود، همواره سعی می‌کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. او از این که افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری می‌کرد. گر چه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی‌پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه اسلامی را به یک جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی با وجود اینها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می‌کرد.

فصل اول : امام حسن (ع)

مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می نمود، پرده ها را نمی درید و در دربارش پاره های از مقررات اسلامی مراعات می شد و نمی گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود. از سوی دیگر با توجه به نیرنگ های باند اموی معاویه افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داوری صحیح نداشت، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام، آشنا نبود و به همین جهت، عناصر نا آگاه، جنگ حضرت مجتبی (ع) را با معاویه بیشتر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می آوردند، تا قیام حق در برابر باطل!

فصل اول : امام حسن (ع)

دهم ؛ حفظ جان مسلمانان و مومنان

علی بن محمد بن بشیر همدانی می گوید: «همراه سفیان بن ابی لیلی

به مدینه آمدیم و بر حسن بن علی علیه السلام وارد شدیم در حالی

که مسیب بن نجبه و عده‌ای دیگر نزد او بودند. من به او گفتم:

«السلام علیک یا مُذَلِّ المؤمنین» امام فرمود: «سلام بر تو، بیا بنشین

من مذل المؤمنین نیستم، بلکه مُعَزِّ المؤمنین ام. من از صلح چیزی

جز حفظ جان شما را نمی خواستم»

فصل اول : امام حسن (ع)

مردی از یاران امام حسن علیه السّلام به او گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چرا با معاویه صلح کردی در حالی که می‌دانی معاویه گمراه و ستمگر است، تو بر حقی و او بر باطل» امام علیه السّلام جواب داد: «ابو سعید! مگر نه این است که من حجّت خدا بر خلق و امام مردم بعد از پدرم هستم؟» گفت: چرا چنین است. امام علیه السّلام فرمود: «مگر رسول الله (ص) درباره من و برادرم نگفت: «حسن و حسین علیهما السّلام رهبر و پیشوای امت‌اند، چه قیام کنند چه نکنند؟» ابو سعید گفت: چرا چنین گفت.

فصل اول : امام حسن (ع)

امام علیه السّلام فرمود: «ابو سعید! علت مصالحه من با معاویه همان علتی است که بدان جهت رسول خدا (ص) با بنی ضمیره و بنی اشجع و اهل مکه در حدیبیه صلح کرد. آنان کفار تنزیلی بودند و معاویه و یارانش کفار تأویلی هستند. ابو سعید! اگر من از جانب خدای متعال امام هستم، پس نباید رأی مرا دربارهٔ جنگ یا صلح، نادرست پنداری هر چند حکمت عمل من روشن نباشد. ندیدی که خضر علیه السّلام آنگاه که کشتی را سوراخ کرد و آن پسر را کشت و آن دیوار را تعمیر نمود، موسی علیه السّلام غضب کرد و ناراحت شد چون حکمت آن کارها برایش روشن نبود. اگر این کار من (صلح با معاویه) نبود کسی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی ماند مگر آنکه کشته می شد .

فصل اول : امام حسن (ع)

آنان در مورد دیگری فرمودند: «اللَّهُ لَوْ قَاتَلْتُ مَعَاوِيَةَ لَا خِذْوًا بَعْنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ، مُسْلِمًا؛ به خدا سوگند اگر من با معاویه می‌جنگیدم مردم عراق مرا بازداشت کرده و به صورت اسیری به معاویه تحمیل می‌دادند. امام در جایی دیگر می‌فرمایند: «أَنْتِي رَأَيْتُ هُوِي عَظْمِ النَّاسِ فِي الصَّلْحِ وَ كَرِهُوا الْحَرْبَ فَلَمْ أَحِبُّ أَنْ أُحْمِلَهُمْ عَلَيَّ مَا يَكْرَهُونَ؛ دیدم که اکثریت عظیم مردم متمایل به صلح بوده و از جنگ کراهت دارند من هم نخواستم آنها را بر چیزی که کراهت دارند وادارم. و در جای دیگر می‌فرمایند: «و اللَّهُ انِي سَلَّمْتُ الْأَمْرَ لِأَنْتِي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَ نَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ؛ به خدا سوگند من به جهت نداشتن یارانی، حکومت را به معاویه تسلیم کردم و گرنه شب و روز با وی می‌جنگیدم تا خداوند بین ما و آنها حکم کند.

((فصل دوم))

* الف : دوران زندگی امام حسین (ع)

* ب : علل و عوامل قیام ابا عبد الله الحسین (ع)

فصل دوم :

شناخت مختصری از زندگانی امام حسین (ع)

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود. حسین بن علی (ع) مدت شش سال از دوران کودکی خود را در زمان جد بزرگوار خود سپری کرد و پس از آن حضرت، مدت سی و شش سال در کنار پدرش امیرمومنان (ع) زندگی کرد و در حوادث مهم دوران خلافت ایشان به صورت فعال شرکت داشت. پس از شهادت امیر مومنان (در سال ۴۰ هجری) مدت ده سال در صحنه سیاسی و اجتماعی در کنار برادر بزرگوار خود حسن بن علی (ع) قرار داشت و پس از شهادت امام حسن (ع) (در سال ۵۰ هجری) به مدت ده سال، در اوج قدرت معاویه بن ابی سفیان، بارها با وی پنجه درافکند و پس از مرگ وی نیز در برابر حکومت پسرش یزید قیام کرد و در محرم سال ۶۱ هجری قمری در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

فصل دوم :

زمینه نهضت امام حسین (ع)

زیربنای نظام اموی، مبتنی بر عصیبت موروثی عربی و انحراف از دستورها و معارف قران و عدول از سنت نبوی بود. آثار و نتایج چنین نظامی که زمینه های نهضت امام حسین (ع) را فراهم کرد، که به چند موزد اشاره می کنم :

نخست؛ غصب میراث و امامت الهی خاندان رسول الله (ع): با

برکناری آگاهان به کتاب خدا و سنت نبوی، سرنوشت امت اسلامی به دست افراید ناشایست افتاد و همین امر سبب شد بسیاری از انحرافات در جامعه اسلامی گسترش یابد.

فصل دوم :

دوم؛ گسترش تبعیض، ظلم و جور و بی عدالتی در جامعه اسلامی: برای مثال، معاویه هیچ گونه حقوق انسانی برای ایرانیان قائل نبود و هنگامی که شمار آن ها فزونی یافت، تصمیم گرفت گروهی از آنان را بکشد و بقیه را نیز به راه سازی واردارد، در حالی که رسول الله فرموده بود: هیچ عربی را بر عجمی و هیچ عجمی را بر عربی جز پرهیزکاری برتری نیست.

سوم؛ کشتار شیعیان و سایر معترضان : در ضمیر معاویه چنان خوی توحش غلبه داشت که به راحتی فرمان قتل و یا قطع عضو شیعیان را صادر می کرد؛ کسانی همچون حجره بن عدی، عمر و بن حمق، سعد بن ابی وقاص و امام حسن علیه السلام به همین سبب، امام حسین علیه السلام در نامه ای به معاویه سخت به وی اعتراض کرد.

فصل دوم :

چهارم؛ گسترش فساد و انحراف در جامعه اسلامی: انحراف سیاسی که پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله شکل گرفت، به آرامی سبب فساد اقتصادی و اجتماعی در جامعه گردید. با حاکمیت حزب انحصارگر اموی در خلافت عثمان، چنان تبعیض و فساد در جامعه اسلامی گسترش یافت که استاندار کوفه ولید بن عقبه شبها با رقاصه ها و خوانندگان به عشرت و میگساری مشغول بود و حتی یک روز در حال مستی به مسجد آمد. سرانجام فساد اجتماعی به جایی رسید که در روزگار یزید غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب به کار رفت و مردم آشکارا شراب می نوشیدند

فصل دوم :

پنجم؛ بدعت های معاویه برای از بین بردن قرآن و سنت نبوی: معاویه از

سال هجدهم هجری استاندار شام گردید و به علت همسایگی با رومی ها از

قدرت زیادی برخوردار شد و به دور از نظارت خلفا اسباب دولتی مستقلی

برای خود فراهم کرد. وی در ایام محاصره عثمان در صدد کودتا علیه اسلام

برآمد ولی بیعت مردم با علی (ع) حدود ۵ سال برنامه وی را به تاخیر

انداخت. اما او با جسارت، پشتکار و فریبکاری پس از صلح با امام حسن

علیه السلام موفق شد کودتای خود را به انجام رساند و بر کرسی خلافت

اسلامی تکیه زند و ۱۹ سال به شیوه امپراتوری روم یک حکومت پادشاهی

موروثی برپا کند. وی بر خلاف فرهنگ قرآن و سنت نبوی بدعت هایی را

در جامعه اسلامی به وجود آورد.

فصل دوم :

یکی از مهمترین بدعت هایی که معاویه در سال ۴۴ هجری زیاد بن سمیه را برادر خود خواند. ابن زیاد که از مردم ثقیف طائف بود، و مدتی کاتب والی بصره مغیره بن شعبه شد. بعد ها جانشین استانداری بصره و فرمانداری فارس رسید. هنگامی که معاویه به خلافت رسید، به قلعه ی اصطخر پناه برد، ولی مغیره نزد وی رفت و او را به سمت معاویه کشانید. معاویه از فرط علاقه ای که به جذب وی داشت، در مسجد او را برادر خود خواند. از آن پس زیاد را به نام زیاد بن ابی سفیان نامیدند.

فصل دوم :

دومین بدعت خطرناک معاویه معاویه انتخاب یزید به جانشینی خود و تشکیل حکومت سلطنتی موروثی بود. وی چندین سال زمینه ولایتعهدی یزید را فراهم کرد و موانع را از سر راه خود برداشت، تا اینکه پس از مسموم ساختن امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و پس از مرگ زیاد که با ولایتعهدی او مخالف بود، در سال ۵۶ هجری یزید را جانشین خود کرد.

فصل دوم :

عوامل پیدایش نهضت امام حسین (ع)

مقدمتاً یادآور شویم که برخلاف پدیده‌های طبیعی که معمولاً تک ماهیتی یا تک عاملی هستند، **پدیده‌های اجتماعی ممکن است چند عاملی و حتی چند ماهیتی باشند** یعنی می‌توانند در آن واحد چند بعد داشته باشند و عوامل مختلفی در پیدایش آنها موثر باشد. مثلاً یک نهضت می‌تواند دارای ماهیت عکس‌العملی باشد یعنی صرفاً یک عکس‌العمل باشد، ماهیت عکس‌العملی، ممکن است در برابر یک جریان، **عکس‌العمل منفی** و در برابر جریان دیگر **عکس‌العمل مثبت** به شمار برود. **در عین حال ماهیت تهاجمی نیز داشته باشد و در صورت داشتن با این توضیح عوامل قیام امام حسین علیه السلام را به سه دسته کلی تقسیم می‌کنیم**

فصل دوم :

الف ؛ مخالفت با درخواست بیعت با یزید

از نظر زمانی، نخستین عامل، «بیعت خواهی» یزید و در واقع درخواست بیعت از امام حسین (ع) از طرف حکومت یزید و مخالفت آن حضرت با این بیعتی باشد. چنانکه مورخان می‌گویند، پس از مرگ معاویه در نیمه دوم ماه رجب سال ۶۰ هجری یزید به «ولید بن عتبه بن ابی سفیان»، حاکم مدینه، نوشت که از حسین بن علی برای خلافت او بیعت بگیرد و به وی فرصت تأخیر در این کار را ندهد. با رسیدن نامه یزید، حاکم مدینه حسین بن علی (ع) را خواست و موضوع را با او در میان گذاشت

فصل دوم :

چند روز فشار از طرف حاکم مدینه ادامه داشت، ولی حسین بن علی (ع) در برابر آن مقاومت می‌کرد. بر اثر تشدید فشار های سیاسی و امنیتی، حضرت در ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری قمری با اعضای خانواده و گروهی از بنی هاشم، مدینه را به سوی مکه ترک گفت و در سوم شعبان وارد این شهر شد.

نهضت امام حسین (ع) تا اینجا **ماهیت عکس العملی** داشت، آنهم **عکس العمل منفی** در برابر یک تقاضای نامشروع، زیرا حکومت یزید از او با فشار و اصرار بیعت می‌خواست و او خودداری می‌ورزید؛ ولی در هر حال این موضوع روشن است که امام پیش از آنکه دعوت کوفیان پیش آید، در برابر فشار حکومت یزید، از خود مخالفت نشان داد و اگر دعوت آنان نیز نبود، باز امام با یزید بیعت نمی‌کرد.

فصل دوم :

ب؛ دعوت کوفیان از امام حسین (ع)

گزارش مخالفت امام حسین (ع) با خلافت یزید و اقامت او در مکه به

عراق رسید، مردم کوفه که خاطره حکومت عدل علی ع در حدود

بیست سال پیش را در خاطر داشتند، دور هم گرد آمدند و با

ارزیابی اوضاع تصمیم گرفتند از اطاعت یزید سرباز زده از حسین

بن علی (ع) جهت رهبری خود دعوت کنند و از او پیروی نمایند.

فصل دوم :

به دنبال این مذاکرات، سران شیعیان کوفه نامه‌هایی به حضور امام حسین

(ع) نوشتند و از او دعوت کردند به عراق برود و رهبری آنان را در

دست بگیرد. نخستین نامه در دهم ماه رمضان سال ۶۰ هجری به دست

امام حسین (ع) رسید. ارسال نامه‌ها از طرف شخصیتها و گروههای متعدد

کوفی همچنان ادامه یافت به طوری که تنها در یک روز ششصد نامه به

دست امام رسید و **مجموع امضاء های در نامه‌هایی که به تدریج**

می‌رسید، بالغ بر دوازده هزار نامه گردید.

فصل دوم :

در نامه‌های کوفیان، چند عامل به‌عنوان علل ناخشنودی مردم از یزید بن معاویه، تأکید می‌شد :

یک ؛ عدم شایستگی و رسیدن به قدرت از طریق زور.

دوم ؛ عدم احترام به افکار عمومی.

سوم ؛ به کارگیری بودجه مملکت در راه شهوات ستمگران.

چهارم ؛ کشتن عدالت‌جویان دلسوزی که خواسته‌های مردم را منعکس می‌کنند.

پنجم ؛ تقویت و به‌کارگیری عناصر فاسدی که پشتیبان حکومت شمرده می‌شوند.

فصل دوم :

امام حسین (ع) با توجه به این استقبال عظیم و سیل نامه‌ها و تقاضاها، چون احساس وظیفه کرد که درخواست عراقیان را بپذیرد، نهضت امام حسین (ع) در این زمان **ماهیت عکس‌العملی** پیدا کرد، لیکن **عکس‌العمل مثبت**، و پسر عموی خود، «**مسلم بن عقیل**» را به نمایندگی خود به کوفه اعزام نمود تا اوضاع عراق را مطالعه کرده نتیجه را گزارش کند و اگر مردم کوفه عملاً به آنچه نوشته‌اند وفادارند، امام نیز رهسپار عراق گردد. در ظاهر شاید ارزیابی امام حسین (ع) این بود: حال که کوفیان با این همه اصرار و اشتیاق مرا دعوت کرده‌اند، به عراق بروم، اگر آنان به وعده‌های خود وفادار بودند که چه بهتر، و اگر چنین نبود، باز به مکه برگردم یا به یکی از مناطق اسلامی می‌روم.

فصل دوم :

ج ؛ عامل امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین (ع) از روز نخست از مدینه با شعار امر به معروف و نهی از منکر حرکت کرد. از این نظر، مسئله این نبود که چون از امام حسین (ع) بیعت خواسته‌اند و او بیعت نکرده، پس قیام می‌کند، یا اینکه چون مردم کوفه از او دعوت کرده‌اند، پس قیام می‌کند، نه امام در هر صورت قیام را لازم می‌دانست؛ زیرا دیدیم که حدود یک ماه و نیم بعد از خودداری از بیعت بود که دعوت کوفیان آغاز شد.

فصل دوم :

از این دیدگاه، ماهیت نهضت ماهیت «اعتراضی» و تهاجمی بر علیه حکومت ضد اسلامی امویه بود، با هدف اصلاح امت و مبارزه با فساد که جامعه اسلامی به دلیل سیاستها و فساد یزید از اسلام کاملا دور شده بود. منطق او این بود که چون جهان اسلام را منکرات و فساد و آلودگی فراگرفته، و حکومت وقت به صورت سرچشمه فساد در آمده است، او به حکم مسئولیت شرعی و وظیفه الهی خود باید قیام کند.

فصل دوم :

جمع بندی

چنانکه گفتیم سه عامل مهم در قیام و نهضت عظیم امام حسین (ع) نقش داشتند و هر کدام یک نوع تکلیف و وظیفه برای امام ایجاب می کردند و موضع حضرت در برابر هر کدام، متفاوت بود:

عامل اول؛ درخواست بیعت برای یزید: در این موضع امام حسین حالت دفاعی داشت، زیرا از او بزور بیعت می خواستند و او خودداری می ورزید.

عامل دوم؛ دعوت مردم کوفه: در این جا حضرت موضع رهبری ، تعاون و همکاری داشت زیرا او را به همکاری دعوت کردند و او نیز پاسخ مثبت داد.

عامل سوم؛ عامل امر به معروف و نهی از منکر: در این وضعیت امام در موضع تهاجم و اعتراض قرار داشت زیرا اگر هم از او بیعت نمی خواستند باز به حکومت هجوم برده، آن را غیر اسلامی می خواند.

فصل دوم :

وصیت نامه سیاسی - فرهنگی امام

امام حسین (ع) پیش از حرکت از مدینه، وصیتنامه‌ای خطاب به برادرش «محمد حنفیه» نوشت :

«...من، نه از روی خودخواهی و سرکشی و هوسرانی (از مدینه) خارج می‌گردم، و نه برای ایجاد فساد و ستمگری، بلکه هدف من از این حرکت، اصلاح مفاسد امت جدم و منظورم امر به معروف و نهی از منکر است و می‌خواهم سیره جدم (پیامبر) و پدرم علی بن ابیطالب را در پیش گیرم. هر کس در این راه به پاس احترام حق از من پیروی کند، راه خود را در پیش خواهم گرفت، تا خداوند میان من و این قوم داوری کند که او بهترین داوران است...»

فصل دوم :

چنانکه می بینیم امام در این وصیتنامه، انگیزه قیام خود را چهار

چیز اعلام می کند:

یک ؛ اصلاح امور امت.

دوم ؛ امر به معروف.

سوم ؛ نهی از منکر.

چهارم ؛ پیروی و زنده کردن سیره جدش پیامبر و پدرش

علی (ع) .

فصل دوم :

حکمت و هدف قیام امام حسین علیه السلام

در پاسخ این که که اساساً حکمت شهادت امام حسین(ع) چه بوده است؟
دو نظریه وجود دارد:

الف؛ هدف شخصی

که خداوند در آفرینش این حادثه برای ولیّ خود، منظور و هدف خاصی داشته است. به عبارت دیگر **خداوند امام حسین(ع) و یارانش را به این مصایب گرفتار کرد تا در بهشت جایگاه والاتری داشته باشند و برای دیگران شفاعت کنند.** و با سوگواری برای او بتوانند از وجود او در آخرت برای خود بهره ببرند تعبیر **«إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً»** در برخی از نقلها، می‌تواند کسانی را به این هدایت کرده باشد که امام حسین(ع) و یارانش طبق یک برنامه الهی به شهادت رسیدند.

فصل دوم :

ب؛ هدف سیاسی – اجتماعی

نظریه دوم این است که امام حسین علیه السلام بر اساس روشی کاملا معقول و منطقی به دنبال اهداف سیاسی و اجتماعی بوده است که سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خودش تنها یکی از مهمترین اهداف ایشان بوده است. **این نظریه با یک چالش اساسی مواجه است و آن علم و آگاهی امام به شهادت خود و آینده است.** به این معنا که چطور ممکن است کسی که از شهادت خود به طور قطعی اطلاع دارد، انگیزه سیاسی برای ایجاد یک قیام به هدف پیروزی بر دشمن داشته باشد؟ این نظریه با یک چالش هم مواجه است و آن هم علم امام است که **«موضوعی کلامی»** است.

فصل دوم :

چالش علم و آگاهی به شهادت و هدف سیاسی

راه حل اول؛ اولین فرض این است که گفته شود هدف سیاسی امام، «شهادت» بوده است، یعنی امام شهادت را برای رسوا کردن دشمن انتخاب کرده باشد، طبعاً با علم به شهادت از قبل سازگار است. به عبارت دیگر اگر هدف نوعی ایثار برای به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، در آن صورت شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. به این معنا که امام از شهادت خود به دقت آگاه بوده و صرفاً برای نجات دین دست به این اقدام زده است. این سیره در میان افراد انقلابی عالم مرسوم و معمول است. اما اگر بگوییم مقصود امام حسین(ع) تنها یک هدف سیاسی مهم‌تر یعنی تصرف حکومت بوده باشد، با آگاهی پیشین سازگار نیست.

فصل دوم :

راه حل دوم؛ این است که بگوییم تکلیف ظاهر و باطن جدای از یکدیگر است و ارتباطی به هم ندارد . در ظاهر امام به دنبال یک هدف سیاسی بوده و بر اساس این نظریه که پیامبران و امامان مأمور به ظاهر بوده اند، تکلیف باطن را جدا کنیم. اطلاع از شهادت مربوط به تکلیف باطنی است، و هدف سیاسی هرچه باشد مربوط به تکلیف ظاهری.

در این راه حل، آنچه به بحث ما مربوط می شود آن است که حتی اگر فرض کنیم که هدف امام حسین(ع) بر پایه اقداماتی که انجام شده، سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خودش بوده، بر اساس ظاهر، این می توانسته معقول باشد، **کما اینکه همه افراد جامعه تنها مکلف به علم ظاهر هستند.**

فصل دوم :

اهداف سیاسی امام حسین(ع) در چهار مرحله

اگر بخواهیم از دیدگاه بشری و بر اساس شواهد تاریخی و آنچه هدف سیاسی امام حسین (ع) را از قیام را بررسی کنیم می توانیم ان قیام را به چهار مرحله تقسیم کنیم :

مرحله نخست؛ مخالفت با بیعت: این مرحله از زمان حرکت از مدینه به سوی مکه آغاز شده است. ویژگی عمده این مرحله «اعتراض» به حاکمیت یزید و نپذیرفتن «بیعت اجباری» است. این که بعدا چه خواهد شد به لحاظ سیاسی روشن نیست و بسته به تحولاتی است که پس از آن پیش خواهد آمد. این تا زمانی است که امام تصمیم به رفتن به کوفه نگرفته و هنوز در مکه است.

فصل دوم :

مرحله دوم؛ پاسخ به دعوت امت: مرحله دوم از زمان تصمیم به حرکت از مکه به سوی به کوفه آغاز می شود و تا رسیدن سپاه حر ادامه دارد. ابتدا این مرحله با ارسال نامه های مردم کوفه به امام آغاز می شود. لیکن امام در پاسخ عجله نمی کند و تصمیمی نمی گیرد. پس از آن نمایندگان مردم کوفه می آیند که موضوع جدی تر می شود و امام نماینده ای را برای بررسی اوضاع به کوفه اعزام می کند. پس از آمدن نامه مسلم امام که اطمینان سیاسی پیدا کرده به سمت کوفه حرکت می کند. **ویژگی و هدف در این مرحله پاسخگویی به خواست مردم کوفه به عنوان مرکز شرق جهان اسلامی و تصرف عراق است.** این مرحله ادامه دارد تا آنجا که خبر شهادت **مسلم به امام می رسد.** امام احساس می کند دست یابی به آن هدف دیگر مقدور نیست اما هنوز احتمال پیروزی هست؛ چون به هر حال، همه چیز که در مسلم خلاصه نمی شود

فصل دوم :

مرحله سوم؛ امتناع از درگیری: مرحله سوم از زمان رسیدن سپاه حرّ آغاز

می‌شود و تا توقف اجباری امام علیه السلام در کربلا و حتی تا شب عاشورا ادامه می‌یابد. در ابتدای این مرحله است که حر می‌کوشد تا امام را به

کوفه برده، به ابن زیاد تحویل بدهد. **هدف در این مرحله «پرهیز از**

درگیری» و بازگشت از سفر و در واقع گریز از اسارت به دست «ابن

زیاد» و دور شدن از فضای خشن کوفه بود. امام در این مرحله است که

پیشنهاد بازگشت به مکه را مطرح می‌کند که پذیرفته نمی‌شود. لذا امام

می‌کوشد تا هرچه بیشتر از کوفه فاصله بگیرد. این مرحله، تا زمانی ادامه

دارد که سپاه کوفه امام را در کربلا متوقف می‌کند و اصرار دارد که یا آن

حضرت بیعت با یزید کند یا آماده نبرد باشد.

فصل دوم :

مرحله چهارم؛ دفاع از «شرافت» و «عزت انسانی»: در آخرین مرحله که امام مخیر بین مرگ و شهادت از یک سوی و از دست دادن عزّت، شرافت و انسانیت خود از سوی دیگر می شوند. امام در اینجا شهادت را بر می گزیند. در اینجا دیگر نه بحث حکومت است، نه پاسخگویی به مردم و نه گریختن مصلحت جویانه از دست دشمن؛ **اینجا پای عزت و شرافت و شهادت در میان است و امام این را به عنوان یک هدف سیاسی نیز می پذیرد.**

فصل دوم :

هدف قیام از دیدگاه امام خمینی (س)

امام خمینی در باره ماهیت قیام اباعبد الله الحسین (ع) فرمودند: «وقتی که حضرت سید الشهداء آمد مکه، و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضرت، حرکات سیاسی بود، اسلامی-سیاسی، و این حرکت اسلامی-سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود.»

و در جای دیگری فرموده‌اند: «سید الشهداء آمده بود حکومت هم می‌خواست بگیرد، اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می‌کنند که حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده خیر، اینها برای حکومت آمدند برای این که باید حکومت دست مثل سید الشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند باشد.»

فصل دوم :

نقش کوفیان در حادثه عاشورا

بطور کلی مردم کوفه مروی «عجول» تصمیم گیری ها ، «زودرنج» ،

بودند در کنار این دو ویژگی آنان که همواره به ضرر آنان تمام

شده است، علائمه بر این سه صفت «زود قانع شدن» ، «زود تسلیم

شدن» و «زود سرکشی کردن» نیز از روحیات آنان به شمار می

آید. اما همه اینها موجب نشده است که آنان را در طول تاریخ به

اهل «غدر و بی وفایی و خیانت» معرفی کرده باشد.

فصل دوم :

آنچه مردم کوفه را بیش از چند صفت روان شناختی اجتماعی مذکور بد نام کرده است این واقعیت است که در واقع، مردم کوفه مجموعه ای از قبایل مختلفی بودند که هر کدام در یکی از محلات شهر زندگی می کردند. و به جز امیر شهر، رؤسای قبایل نفوذ کلی در میان طایفه و عشیره ی خود داشتند. در این میان، شیعیان این شهر، بخش اندکی از کل جمعیت آن به شمار می آمدند. شیعیان در این شهر اکثریت را نداشتند؛ بلکه به نوعی در اقلیت بودند تازه همان ها هم، اولاً؛ در میان قبایل مختلف پراکنده بودند به رغم آن که برخی قبایل به تشیع شهرت داشتند، اما آن گونه نبود که همه ی افراد قبیله و متنفذان آنها، شیعه باشند.

فصل دوم :

ثانیاً؛ بیشتر آنها شیعیان این شهر نیز کوفی بوده و کما بیش روحیات این شهر در آنان نیز تأثیر داشت. **ثالثاً؛** همین مقدار شیعه ای هم که بود، از انسجام و اتحاد کافی برخوردار نبود؛ زیرا رهبری نیرومند و واحدی نداشت.

رابعاً؛ شماری از آنان نیز به نوعی «**تشیع سیاسی**» محسوب می شدند، یعنی فقط در مسائل سیاسی، همراهی نسبی با اولاد علی علیه السلام را می پذیرفتند، **مجموعاً می توان پذیرفت** که جریان شیعی شهر کوفه را دست کم در حد یک چهارم جمعیت آن بوده اند.

فصل دوم :

نتایج و پیامدهای قیام عاشورا

قیام و نهضت امام حسین - علیه السلام - آثار و نتایج بزرگی در جامعه اسلامی بر جا گذاشت که ذیلاً برخی از آنها را به عنوان نمونه مورد بررسی قرار می دهیم:

نخست؛ رسوا ساختن هیئت حاکمه

از آنجا که بنی امیه به حکومت و سلطنت خود رنگ دینی می دادند و بنام اسلام و جانشینی پیامبر بر جامعه اسلامی حکومت می کردند و با شیوه های گوناگون (مانند جعل حدیث، جذب شعرا و محدثان، تقویت فرقه های جبر گرا و...) جهت تثبیت موقعیت دینی خود در جامعه می کوشیدند، قیام و شهادت امام حسین - علیه السلام - بزرگترین ضربه را بر پیکر این حکومت وارد آورد و هیئت حاکمه وقت را رسوا ساخت؛ بویژه آنکه سپاه یزید در جریان فاجعه عاشورا یک سلسله حرکات نا جوانمردانه همچون بستن آب به روی یاران امام حسین - علیه السلام - کشتن کودکان، اسیر کردن زنان و کودکان خاندان پیامبر و امثال اینها انجام دادند که به رسوایی آنان کمک کرد و یزید بشدت مورد نفرت عمومی قرار گرفت.

فصل دوم:

دوم؛ احیای سنت شهادت

پیامبر اسلام با آوردن آئینی نو که بر اساس ایمان به خدا استوار بود، سنت شهادت را پی ریزی کرد و به گواهی تاریخ، عامل بسیاری از پیروزیهای بزرگ مسلمانان، استقبال آنان از شهادت در راه خدا به خاطر پیروزی حق بود. اما پس از در گذشت پیامبر، در اثر انحراف حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود، **گسترش فتوحات و سرازیر شدن غنائیم به مرکز خلافت و عوامل دیگر، کم کم مسلمانان روحیهء سلحشوری را از دست دادند و به رفاه و آسایش خو گرفتند،** به طوری که هر کس به هر نحوی قدرت را در دست می گرفت، مردم از ترس از دست دادن زندگی آرام و گرفتار شدن در کشمکشهای اجتماعی براحتی از او اطاعت می کردند، و ستمگرانی که بنام اسلام بر آن مردم حکومت می کردند، از این روحیهء آنان استفاده می کردند و هر چه از عمر حکومت بنی امیه می گذشت، این وضع بدتر می شد تا آنکه در اواخر عمر معاویه و آغاز حکومت یزید به اوج خود رسید.

فصل دوم :

قیام امام حسین - علیه السلام - این وضع را دگرگون ساخت و سنت شهادت را در جامعه اسلامی زنده کرد. حسین - علیه السلام - با قیام خود، پرده از روی زندگی آلوده و پست مسلمانان برداشت و راه نوینی پیش پای آنان گذاشت که در آن سختی هست، حرمان هست، اما ذلت نیست.

در حالیکه ؛ جامعه اسلامی پیش از حادثه عاشورا (با صرف نظر از اعتراضهای موضعی و مقطعی چون حرکت حُجر بن عدی) بیست سال به سکوت و تسلیم گذرانده بود و با آنکه در این مدت نسبتاً طولانی موجبات قیام فراوان بود، کوچکترین قیام اجتماعی رخ نداده بود.

فصل دوم :

فاجعهء کربلا وجدان دینی جامعه را بیدار کرد و تحول روحی ای به وجود آورد که شعاع تاءثیر آن، جامعهء اسلامی را فرار گرفت، و همین کافی بود که مردم را به دفاع از حریم شخصیت و شرافت و دین خود وا دارد، روح مبارزه را - که در جامعه به خاموشی گراییده بود - شعله ای تازه بخشد، و به دلهای مرده و پیکرهای افسرده، حیاتی تازه دمیده آنها را به جنبش در آورد.

فصل دوم :

سوم ؛ قیام و شورش در امت اسلامی

قیام بزرگ و حماسه آفرین امام حسین - علیه السلام - سر چشمهء نهضتها و قیامهای متعدد در جامعهء اسلامی گردید که به عنوان نمونه برخی از آنها را مورد بحث قرار می دهیم :

الف - قیام توابین (۶۵ ه. ق)

نخستین عکس العمل مستقیم شهادت امام حسین - علیه السلام - «جنبش توابین» در شهر «کوفه» بود همین که امام حسین به شهادت رسید، و ابن زیاد از اردوگاه خود در «نخلیه» به شهر باز گشت، شیعیانی که فرصت طلایی یاری امام در کار زار عاشورا را از کف داده بودند، بشدت پشیمان شده خود را ملامت نمودند.

فصل دوم :

آنان تازه متوجه شدند که اشتباه بزرگی مرتکب شده اند، زیرا حسین - علیه السلام - را دعوت نموده و سپس از یاری او دست نگهداشته اند و او که بنا به دعوت آنها به عراق آمده بود، در کنار شهر آنان به شهادت رسیده و آنها از جا تکان نخورده اند! این گروه به فرماندهی «سلیمان ابن سرد خزایی» احساس کردند که ننگ این گناه از دامن آنها شسته نخواهد شد مگر آنکه انتقام خون حسین را از قاتلان او بگیرند و یا در این راه کشته شوند. قیام تواین که یکی از ناب ترین قیام های شیعی در قرن اول محسوب می شود.

فصل دوم :

تواین سر گرم مقدمات قیام بودند که یزید مرد. پس از مرگ یزید، تواین عده ای را به اطراف فرستادند تا مردم را دعوت به همکاری کنند. در این هنگام، احتیاط و اختفا را کنار گذاشته علناً به تهیه اسلحه و تجهیزات جنگی پرداختند تا آنکه شب **جمعه پنجم ربیع الثانی سال ۶۵ هجری قمری نخستین شعلهء قیام زبانه زد:** در آن شب، تواین با هم به سوی تربت پاک امام حسین - علیه السلام - روانه شدند پس گریه و زاری فروان و توبه، قبور شهدا را ترک گفته به سمت شام حرکت کردند و در سرزمینی بنام «عین الورد» با سپاه شام، که فرماندهی آنها را «عبید الله بن زیاد» به عهده داشت، روبرو شدند و پس از سه روز نبرد سخت، سر انجام شکست خوردند و سران انقلاب بجز «رفاعه بن شداد» به شهادت رسیدند و بقیه نیروهایشان به فرماندهی او به کوفه باز گشتند و به هواداران مختار که در کوفه فعالیت داشتند، پیوستند.

فصل دوم :

ب - قیام مختار (۶۶-۶۷ ه.ق)

در سال شصت و شش هجری «مختار بن ابی عبید ثقفی» در عراق قیام کرد تا انتقام خون حسین - علیه السلام - را از قاتلان آن حضرت بگیرد.

مختار پس از ورود «مسلم بن عقیل» به کوفه، با او همکای می کرد، ولی همزمان با گرفتاری و شهادت مسلم، توسط عبید الله بن زیاد دستگیر و زندانی شد. او پس از حادثه عاشورا، از زندان آزاد گردید و چون در آن ایام «عبد الله بن زبیر» در مکه قیام کرده خود را خلیفه مسلمانان معرفی می کرد، مختار رهسپار مکه شد و به همکاری با عبدالله بن زبیر پرداخت.

در سال شصت و چهار هجری، پنج ماه پس از مرگ یزید، مختار چون آمادگی مردم عراق را جهت قیام و انقلاب بر ضد بنی امیه و بی میلی آنها را نسبت به حکومت عبدالله بن زبیر شنید، رهسپار کوفه گردید. او در سال ۶۶ قیام کرد و پس از ۱۷ ماه در سال ۶۷ بدست زبیریان کشته شد.

فصل دوم :

مختار پس از رسیدن به قدرت، از گروه «موالی» حمایت کرد و گامهایی در جهت تامین حقوق اجتماعی آنان برداشت. این اقدام مختار، اشراف و بزرگان قبائل عرب را بر ضد وی تحریک کرد. آنان اجتماعاتی به این منظور تشکیل داده توطئه ها کردند و با کمک نیروهای عبد الله بن زبیر برای جنگ با مختار آماده شدند. در راس این سران مخالف، قاتلان امام حسین - علیه السلام - قرار داشتند، و همین موضوع کافی بود که انقلابیون را وادار به ایستادگی نموده برای رسیدن به پیروزی مصمم سازد.

مختار، قاتلان امام حسین - علیه السلام - را سخت مورد تعقیب قرار داد و به هلاکت رسانید، به طوری که ظرف یک روز دویست و هشتاد نفر از آنان را کشت و خانه های چند تن از سران جنایتکاران را که فرار کرده بودند، ویران کرد.

فصل دوم :

چهارم ؛ انقراض بنی امیه

قیامهای نشاءت گرفته از نهضت امام حسین - علیه السلام - منحصر به نهضت توابین و قیام مختار ، نبود بلکه طی سالهای بعد چندین قیام صورت گرفت که بزرگترین آنها انقلاب عباسیان بود که در سال ۱۳۲ هجری قمری به پیروزی رسید و بساط حکومت بنی امیه را برچید. **نیرومندترین عامل پیروزی عباسیان در این انقلاب، شرح ستمگریهای بنی امیه نسبت به بنی هاشم و مظلومیت این خاندان بود** و از نظر تحریک خشم مردم بر ضد بنی امیه، یاد آوری شهادت امام حسین - علیه السلام - بیشترین تاءثیر را داشت.

فصل دوم :

پیام آوران قیام کربلا

هر قیام و نهضتی عمدتاً از دو بخش تشکیل می شود :

یکم ؛ «خون» : مقصود از بخش خون، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است.

دوم ؛ «پیام» : مقصود از بخش پیام نیز، رساندن و ابلاغ پیام انقلاب و بیان آرمانها و اهداف آن است زیرا اگر اهداف و آرمانهای یک انقلاب در سطح جامعه تبیین نشود، انقلاب از حمایت و پشتیبانی مردم برخوردار نمی گردد و در کانون اصلی خود به دست فراموشی سپرده می شود و چه بسا گرفتار تحریفها و دگرگونیها توسط دشمنان انقلاب می گردد.

فصل دوم :

سه چهره متفاوت از عاشورا

در بررسی سیر تاریخی و حدیثی حوادث عاشورا به این نتیجه می‌رسیم که سه چهره متفاوت در باره عاشورا وجود دارد:

یک؛ عاشورای حقیقی: عاشورایی که در سال ۶۱ اتفاق افتاده و بازی گران اصلی و خالق آن از یک سوی اهل بیت رسول خدا (ص) و امام معصوم و متصل به غیبی مانند ابا عبدالله (ع) و از سوی دیگر برخی از مردم کوفه و حاکمیت یزید و عبید الله زیاد است.

دوم؛ عاشورای تاریخی: عاشورای تاریخی عاشورایی است که از صافی و منظر تاریخ نگاران، راویان، مفسران، و محدثان مکاتب گوناگون تاریخی صدر اسلام با نگاه‌ها و ایدئولوژی‌ها و مواضع سیاسی و مذهبی خاص هریک از آنان شکل گرفته است.

فصل دوم :

سوم؛ عاشورای ساختگی، حماسی؛ این همان عاشورایی است که بین ما شیعیان

معروف و مرسوم شده است و در مجالس و محافل دینی و مذهبی ارایه می شود.

عاشورای حماسی یا ساختگی آمیزه ای است از عاشورای واقعی، عاشورای

تاریخی و آن چه که در طول تاریخ بر آن افزوده و یا از آن کاسته شده است.

همانطور که نمی توانیم با اطمینان بگوئیم همه آنچه در کربلا رخ داده همان است

که در تاریخ آمده است، نمی توانیم مدعی باشیم آنچه امروز به عنوان حوادث

عاشورای حسینی (ع) گفته و شنیده می شود همان است که در تاریخ آمده و ثبت

شده است. **عاشورای مرسوم آمیزه ای از حقایق تاریخی و داستانی و با**

تحریفات بسیار زیادی است که گاهی چنان بر شدت تحریفات ان افزوده شده

که از حیّز انتفاع به عنوان یک حادثه و انقلاب انسانی الگو و تاثیر گذار خارج

شده است.

فصل دوم :

تحریفات عاشورا

به همان مقدار که تفسیر صحیح از عاشورا سازنده، حیات بخش و حرکت آفرین است، برداشت نادرست و منحرف کردن آن از مسیر واقعی می تواند مخرب و مخدر باشد.

معنای تحریف

تحریف در زبان عربی از ماده «حرف» است یعنی **منحرف کردن چیزی از مسیر و وضع اصلی خود که داشته است یا باید داشته باشد می باشد.** اگر جمله‌ای، نامه‌ای، شعر و یا عبارتی آن مقصودی را که باید بفهماند، نفهماند و مقصود دیگری را بفهماند، می‌گویند شما این عبارت را تحریف کرده‌ایم.

فصل دوم :

انواع تحریف

تحریف را از لحاظ کیفیت می توانیم به دو نوع تقسیم کنیم :

الف؛ تحریف ظاهری

تحریف ظاهری یا لفظی این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند، مانند اینکه از یک گفتاری عبارتی را حذف یا عبارتی به آن اضافه شود. یا جمله‌ها را چنان پس و پیش کنند که معنی آن فرق کند، یعنی در ظاهر و در لفظ گفتار تصرف کنند. این را «**تحریف لفظی**» یا ظاهری می گویند.

فصل دوم :

در حماسه عاشورا تحریفات ظاهری بسیاری رخ داده است مانند، داستان

لیلی و علی اکبر(ع)، داستان عروسی قاسم(ع)، داستان آب آوردن

حضرت ابی الفضل در کودکی برای امام حسین، آمدن زینب در حین

احتضار به بالین اباعبدالله ، تغییر سنین برخی از قهرمانان کربلا، عدد

مقتولین دشمن، ۷۲ ساعت بودن روز عاشورا، بی خبر بودن امام سجاد

(ع) از وقایع، افسانه اسب آوردن زینب برای اباعبدالله و بوسیدن گلوگاه

آن حضرت و... جزء تحاریف ظاهری کربلا محسوب می شود.

فصل دوم :

ب؛ تحریف باطنی: تحریف باطنی یا معنوی به این معناست که بدون تغییر در لفظ گزاره یا حادثه را طوری معنی کنند که خلاف مقصد و مقصود گوینده یا قهرمان حادثه باشد. در واقع سخن را طوری معنی می‌کنند که مطابق مقصود خود شان باشد، نه مطابق مقصود اصلی گوینده یا نویسنده این نوع تحریف را «تحریف معنوی» می‌گویند. چنانکه گفته شد حادثه کربلا هم دچار تحریف لفظی شده است و هم تحریف معنوی اما تحریف باطنی از آن جهت که محتوای نهضت و قیام اباعبدالله را تغییر داده قضیه را مسخ و به کلی واژگون می‌کند بسیار خطرناکتر است.

فصل دوم :

تبدیل امام حسین از الگو به اسطوره

یکی از مهمترین تحریفات عاشورا تبدیل شهدای کربلا و به ویژه اباعبدالله از مقام الگویی به مقام اسطوره ای است. در حالیکه قرآن می گوید وقتی آیات کتاب را بر آنها می خوانی، می گویند؛ اینها اساطیر اولین است، یعنی داستان های پیشینیان. اما پیامبر به آنها بگو که اینها اساطیر گذشتگان نیست، بلکه الگوهای آینده است. الگو یعنی آنچه انسان در جلو خود قرار می دهد تا به سوی آینده حرکت کند. تفاوت مهم الگو با اسطوره در این است که:

الف؛ الگوها رو جلو اند و در پیش رو و آینده قرار دارد و اما اسطوره ها در گذشته.

ب؛ الگو قابل دسترسی و تبعیت است و اسطوره غیر قابل دست رسی.

ج؛ اصلی ترین ویژگی الگو این است که «اجری از شما طلب نمی کنند و خود

هدایت یافته اند.» (یس / ۲۱)

فصل دوم :

مهمترین تحریفات باطنی و معنوی عاشورا

به نظر می آید سه تحریف باطنی و معنوی در حماسه عاشورا رخ داده است که هر یک به تنهایی می توانست ماهیت نهضت خونین امام حسین علیه السلام را دگرگون نماید:

یکم؛ تحریف در هدف؛ یکی از تحریفاتی که در هدف قیام صورت گرفته و توانست نهضت عاشوری تا حدودی را از حیّز انتفاع خارج کند تحریف در اهداف نهضت بود. اینکه برخی بگویند: «حسین بن علی قیام کرد که کشته بشود برای این که کفاره گناهان امت باشد، کشته شد برای این که گناهان ما آمرزیده شود» (مانند مسیحیت) این انحراف و تحریف دو پیامد به دنبال دارد: **یک؛ هر گناهی را توجیه کند،** یعنی شما برای امام حسین گریه کن هر کسی می خواهی باش، شمر باش، یزید باش، اما گریه کن! **دو؛** از جهت دیگر کار یزید و یزیدیان را نیز توجیه کند.

فصل دوم :

دوم؛ تحریف در عامل اصلی قیام:

تحریف معنوی دومی که از نظر معنوی رخ داده این است که گفته شود: **عامل قیام** امام حسین سلام الله علیه تنها یک دستور خصوصی از سوی خداوند بوده و ربطی به کسی ندارد و برای دیگران قابل پیروی نیست. اگر بگویند امام حسین چنین کرد و تو چنین بکن می گوید حسین از یک دستور خصوصی پیروی کرد، به ما مسلمانان مربوط نمی شود. این در حالی است که امام حسین (ع) یک مکتب عملی برای کسانی که در این شرایط واقع بشوند بوجود آورد. این کلام امام (ع) است که فریاد می زند: «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید.» یا آنجایی که می فرماید: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا.» وقتی حق عمل نمی شود و کسی از باطل روی گردان نیست، در این شرایط هر مؤمنی، نه فقط امام حسین (ع) بلکه هر مؤمنی باید مرگ را بر زندگی ترجیح دهد.

فصل دوم :

نتیجه این تحریفات این شد که **اولا؛** نهضت کربلا را از **مکتب بودن والگو و اسوه بودن خارج شده** و به یک امر خصوصی که به دستور خصوصی تبدیل می شود. **ثانیا؛** به جای با برجسته شدن عنصر امر به معروف و نهی از منکر و روحیه حماسی و تهاجمی بر علیه پلشتی و ظلم و جور و جنایت و بی عدالتی و تبعیض **تبدیل می شود به عنصر بی خاصیتی مانند «گناه زدایی»** و زمینه ای باشد برای گناه کار سازی که هر گناهی را توجیه می کند که نقش سازنده خود را از دست داده است.

فصل دوم :

نتیجه سوم؛ تحریف در فلسفه عزاداری: در نگاه شهید مطهری این دو تحریف که در هدف صورت گرفت طبعا به فلسفه عزاداری سرایت کرده و آن را نیز منحرف کرده است. **عزاداری و نوحه سرایی که سفارش شد تا هر زمینی را کربلا و هر روز را عاشورا سازد به ضد آن بدل شده، نقش سازنده خود را از دست داد.** به بطور مثال وقتی کسی فلسفه عزاداری را تنها تسلی خاطر حضرت زهر سلام الله علیها بداند و بگوید چون ایشان در بهشت همیشه بی تابی می کنند و هزار و چهار صد سال است آرام ندارند با گریه های ما ایشان آرامش پیدا می کنند! **در واقع عزاداری به عنوان مهمترین حماسه شیعه به عنوان یک خدمت خصوصی تلقی کنیم.**

فصل دوم :

و یا اینکه شهدای این حماسه بزرگ را به چشم یک آدم های
نفله شده که حداکثر مقامش این است که بی تقصیر به دست
یک ظالم کشته شدن که باید برایشان متاثر بود نگاه کنیم
این هم یک نوع انحراف معنوی در حماسه عاشورا است. در
حالیکه امام حسین و شهدای کربلا نه تنها کسی که نفله
نشوند که برای هر قطره خون خودشان هزاران ارزش بی
نهایت وجود داشت. **خون شهدای کربلا بود که موجی ایجاد
کرد که قرنهای ستمگران را لرزاند و می لرزاند و**
نامش با آزادی و برابری و عدالت و توحید و خداپرستی و
ترک خودپرستی یکی شده چگونه هدر رفته است؟!

فصل دوم :

عوامل تحریف در عاشورا

با توجه به تحریفات ظاهری و باطنی صورت گرفته در حماسه عاشورای حسینی عوامل این تحریفات را می توانیم به سه دسته تقسیم کنیم:

الف؛ مخالفین و معاندین:

یکی از عوامل تحریف حودث تاریخی مخالفین و معاندین آن جریان و حادثه و واقعه تاریخی اند و این مختص به جریان عاشورا و اهل البیت رسول خدا صلی الله و اله نیست بطور کلی در همه تواریخ دنیا این عوامل وجود دارد که تواریخ را دچار تحریف می کنند و اختصاص به حادثه عاشورا ندارد. مثلا همیشه اغراض دشمنان، خود عاملی است برای این که حادثه ای را دچار تحریف کند.

فصل دوم :

دشمن برای این که به هدف و غرض خود برسد، تغییر و تبدیلهایی در متن تاریخ ایجاد و یا توجیه و تفسیرهای ناروایی از تاریخ می‌کند در حادثه کربلا هم این عامل دخالت داشته است . یعنی دشمنان در صدد تحریف نهضت حسینی برآمدند. و همان طوری که در دنیا معمول است که دشمنان، نهضت‌های مقدس را به افساد و اخلال و تفریق کلمه و ایجاد اختلاف متهم می‌کنند، حکومت اموی برای این که نهضت حسینی را چنین رنگی بدهد خیلی کوشش کرد و تبلیغات خود را از همان زمان حادثه آغاز کرد و در گزارشات تاریخی هم این موضوع کاملاً به چشم می‌خورد.

فصل دوم :

ب؛ عافیت طلبان و آلودگان

برخی از گزارشات تاریخی مربوط به عاشورا طوری تحریف شده است که گویا امام حسین علیه السلام شهید شده اند تا گناه مردم بخشیده شود. مردم گناه کنند و بعد منتظر باشند محرم الحرام فرا برسد چند قطره اشک بریزند و پاک شون و روز از نو روزی از نو. این گروه عافیت طلبان و آلودگان برای فرار از مبارزه بر علیه طواغیت و ظالمان زمانه و شمر و یزید و ابن سعد هر دوران تلاش می کنند **علل اصلی قیام حضرت را یک ماموریت سری و محرمانه و خصوصی الهی بدانند و فلسفه زنده نگهداشتن عاشورا و عزاداری را هم فقط تسلی دل مادرشان حضرت زهرا (ع) و خشنودی آنان معرفی کنند.**

فصل دوم :

در حالیکه حسین (ع) مکتب عملی اسلام را تاسیس کرد. **حرکت**
امام حسین(ع) **نمونه و الگوی عملی قیام های اسلامی است.** اهل
بیت (ع) از ما خواستند مکتب حسین زنده بماند، اهل بیت از ما
خواسته اند در هر سال حد اقل یک بار حسین(ع) با آن ندهای
شیرین و عالی و حماسه انگیزش ظهور کند، فریاد بزنند: **«أَلَا**
تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ
الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا.» خواستند ما هم چون امام خویش
برای همیشه فریاد بزنیم: **«الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ - وَالْعَارُ**
أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ»

فصل دوم :

ائمه معصومین از ما خواسته اند فریاد بلند «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ مَخَطًّا الْقَلَادَهَ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاهِ» را برای همیشه زنده نگهداریم، «هیئات منالذله» در تمام جهان زنده و جاوید بماند. امام حسین کسی بود که در برابر تمامی طاغوت زمان ایستاد گفت: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ؛ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ» که شیعیانش در پیش استکبار جهانی و صهیونیسم بین الملل قد خم نکند، ای پیشوایان ما خواستند این شعارها زنده بماند. مکتب حسین(ع) زنده بماند، تربیت حسین زنده بماند، پرتویی از روح حسین در این ملت دمیده شود، و بر آن بتابد. فلسفه عزاداری ما این است نگذارید حادثه عاشورا فراموش شود، حیات و زندگی شما و انسانیت و شرف شما به این حادثه بستگی دارد. به این وسیله می توانید اسلام را زنده نگهدارید.

فصل دوم :

ج؛ دوستداران و محبین (غالبین)

برخی دیگر از تحریف سازان حماسه بزرگ محرم ۶۱ هجری، **علاقه مندان و محبین اهل البیت علیهم السلام هستند که از روی کم اطلاعی یا انحرافات عقیدتی و یا روحیه و تمایلات اسطوره سازی و قهرمان سازی دست به جعل تاریخ و برخی دروغ ها یا تحریفات و بزرگنمایی ها می زنند.**

البته این افسانه سازی ها اختصاص به حادثه عاشورا ندارد. مردم درباره بزرگان دیگر و شخصیت های سیاسی اجتماعی و علمی و نظامی هم اینگونه افسانه سازها را می کنند که اگرچه زشت لیک خطر آن به مراتب کمتر از تحریف افرادی که شخصیت آنها، شخصیت پیشوایی است، قول آنها، عمل آنها، قیام آنها، نهضت آنها سند و حجت است؛ نباید در سخنانشان، در شخصیتشان، در تاریخ شان تحریفی واقع شود.

فصل دوم :

نسبت فامیلی امام حسین علیه السلام و یزید !!!

دو دیدگاه در مورد «امیه» جد ابوسفیان وجود دارد:

یکی؛ آنکه او را برده ای رومی (و به احتمال زیاد یهودی) می داند

که عبدشمس آزادش کرده و او را به فرزندخواندگی پذیرفته

است.

دیگری اینکه؛ و دیگری آنکه «امیه» را فرزند عبد شمس می داند

که البته دیدگاه اول بسیار مستندتر است.

فصل دوم :

در هر صورت این دو دیدگاه هیچ تفاوتی در اصل موضوع ایجاد نمی کند و در حالت دوم نیز اجداد ایشان از چند نسل قبل مجزا بوده اند و حتی نسبت نزدیک داشتن ایشان نیز به در موضوع حق و باطل تاثیری ندارد ابوجهل هم عموی پیامبر(ع) بود. پسر نوح بدکار شد و زن فرعون آسیه آسمانی. به هر حال:

* امام حسین بن علی بن ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است.

* یزید ابن معاویه بن صخر (ابوسفیان) بن حرب بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف است.



درخت زندگی شما عزیزان همیشه سرسبز

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

صلوات

تدوین : محمد غفاری